Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/ Vol. 55, No. 4: Issue 135, Winter 2024, p.215-235

Online ISSN: 2538-3892 Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 05-08-2022 Revise Date: 26-11-2022 Accept Date: 26-11-2022

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.78065.1419 Article type: Original

A Critique of the Theory of Disinheritance of a Muslim Heir from Inheriting a non-Muslim Heir

Dr. Ghodratullah Niazi , Assistant Professor, Theology Department, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran
Email: gh.niazi@basu.ac.ir

Abstract

One of the most important financial rules is the inheritance of people from one another if the condition exists, which has always been prevalent across the nations and followers of holy religions. In this regard, Islamic *Sharīʿa* has provided precise legislations that determine the ranks and levels of heirs and their shares. According to most inheritance *āyahs*, all eligible individuals, regardless of their religious relations will inherit from one another. These general rules, supported unanimously by *Farīqayn* juriconsults are established with conclusive evidence; including reports indicating that non-believers will not inherit from Muslims. However, Islamic sects disagree whether Muslims inherit from non-believers or not. The majority of common juriconsults *(Fuqahā-yi ʿĀmmih*) believe that Muslims don't inherit from non-believers. On the other hand, *Imāmīya* juriconsults and a few of the common juriconsults assert that Muslims do inherit from non-believers. The key point is that *Imāmīya* juriconsults unanimously believe that in case of the existences of a Muslim heir, the non-believing heir will be deprived of inheriting from a non-believer, even if the Muslim belongs to a more distant rank and the non-believer is closer in rank. The present research investigates the issue of the Muslim's disinheritance from a non-believing heir, using the descriptive-analytical method and document analysis. Contrary to popular belief, the study concludes that arguments in favor of disinheritance are incomplete and the non-believing heir will inherit from the non-believer according to the general rules of inheritance.

Keywords: inheritance, disinheritance, *ḥarbī* non-believer, *dhimmī* non-beliver

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

سال ۵۵ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۳۵ - زمستان ۱۴۰۲، ص ۲۳۵ - ۲۱۵

شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸ شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۱۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۹/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

نوع مقاله :پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.78065.1419

نقد نظریهٔ حجب وارث مسلمان از ارث‌بردن وارث کافر

دکتر قدرت‌الله نیازی

استادیار گروه الهیات دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

Email: gh.niazi@basu.ac.ir

چکیده

ازجمله مقررات مهم مالی، ارث‌بردن انسان‌ها از یکدیگر درصورت وجود شرایط است کـه همـواره در بـین ملـل و پیـروان ادیـان آسمانی رایج بوده است. در شریعت اسلامی با تشریع احکام دقیق، مراتب و طبقات ارث‌بَران و سهم هرکدام تبیین شده است. بـر پایهٔ عموم آیات ارث، همهٔ افراد واجد شرایط، صرف‌نظر از وابستگی دینی، از یکدیگر ارث می‌برند. این عمومات، به‌اتفاق فقهـای فریقین، با ادله‌ای قطعی، یعنی روایات دال بر ارث‌نبردن کافر از مسلمان، تخصیص خورده است؛ ولی دربـارهٔ ارث‌بـری مسـلمان از کافر، میان فقهای مذاهب اسلامی اختلاف‌نظر وجود دارد. اکثر فقهای عامه معتقدند مسـلمان از کـافر ارث نمـی‌بـرد. فقهـای امامیه و برخی از عامه معتقدند مسلمان از کافر ارث می‌برد. نکتهٔ اساسی این است که فقهـای امامیـه بـه‌طور یکپارچـه معتقدنـد باوجود وارث مسلمان، وارث کافر از ارث مُورِّث کافر محروم می‌شود، هرچند مسلمان از طبقات دورتر و کافر از طبقات نزدیـک تر باشد. در این پژوهش، مسئلهٔ حجب مسلمان از وارث کافر بـه‌روش توصـیفی‌تحلیلی و سـندکاوی مـورد بررسـی قـرار گرفتـه، برخلافِ عقیدهٔ مشهور، این نتیجه حاصل شده که ادلهٔ حجب، ناتمام است و وارث کافر در قالب مقـررات کلـی ارث، از مـورّث کافر ارث می‌برد.

واژگان کلیدی: ارث، حجب، مسلمان، کافرحربی، کافر ذمی.

مقدمه

ازجمله مسائل چالش‌برانگیز در ادوار مختلف فقه اسلامی، ارث‌بردن افراد مختلف‌العقیده از یکدیگر است. تتبع در متون حدیثی و فقهیِ مذاهب اسلامی نشان می‌دهد، کفار -اعم از ملحدان و پیروان ادیان دیگر- نمی‌توانند وارث مسلمانان باشند. فقهای عامه معتقدند: براساس نصوص منقول از پیامبر اکرم(ص) وخلفای بعد از آن حضرت، مسلمانان نیز از کفار ارث نمی‌برند(لاتوارث بین الملتین)، برخلافِ فقهای امامیه که به‌اتفاق عقیده دارند، نه‌تنها مسلمان از کافر ارث می‌برد؛ بلکه مانع ارث‌بردن وارث کافر از کافر می‌شود، هرچند کافر به میت، نزدیک‌تر و مسلمان، دورتر باشد؛ چون این حکم با عمومات قرآنیِ ارث سازگار نیست و سبب ایجاد تنش در خانواده‌ها و جوامع اسلامی می‌شود و با روح دعوت اسلامی که مبتنی‌بر تسامح و خوش‌رفتاری با سایر ملل، به‌ویژه اهل کتاب می‌باشد، ناسازگار است. بعضی از پژوهشگران معاصر ضمن انتقاد از دیدگاه مشهور سعی کرده‌اند با استفاده از برخی قواعد فقهی، دربارهٔ این موضوع اظهارِنظر کنند. نوشتار حاضر، قطعِ‌نظر از صحت و سقمِ ادلهٔ منتقدان و نتیجه‌ای که به دست آمده است، موضوع را بررسی و راه حل مناسبی برای آن پیدا می‌کند.

در خصوص ضرورت تحقیق باید گفت: ارث، ازجمله موضوعات مورد ابتلای عموم مردم است و نهادهای قانونگذاری و قضایی و اجرایی و ورثهٔ افراد متوفا، هرکدام به‌گونه‌ای با آن مرتبط‌اند و ازسوی‌دیگر، میان افرادِ بسیاری از خانواده‌ها اختلاف در عقیده وجود دارد و پس از وفات فردی از اعضای خانواده، مسئلهٔ تقسیم ماترک او بین ورثهٔ شرعی و قانونی سبب اختلاف می‌شود؛ بدین ترتیب، تعیین افراد مستحق ارث و مقدار سهم هریک، در برقراری عدالت و رفع اختلاف و ایجاد آرامش نقش بسزایی دارد، به ویژه با ملاحظهٔ این معنا که، براساس فقه اسلامی ورثهٔ غیرمسلمان از مال مورّثِ مسلمان سهم‌الإرثی ندارد و بر مبنای دیدگاه فقهای امامیه، باوجود یک وارث مسلمان در بین ورثهٔ متوفای غیرمسلمان، ورثهٔ غیرمسلمان از ارث محروم می‌شوند؛ این حکم را مردم به‌آسانی نمی‌پذیرند و سبب نزاع و اختلاف می‌شود. بنابراین، ضرورت دارد موضوع توسط فقها تبیین شود و مراکز قانونگذاری و قضایی، زمینهٔ اجرای آن را فراهم آورند.

در زمینهٔ پیشینهٔ موضوع می‌توان گفت: موضوع ارث، از صدر اسلام در کتاب‌های حدیثی و فقهیِ اسلامی مطرح بوده و دربارهٔ جزئیات آن در کتب فقهی، به‌تفصیل بحث و تحقیق و اظهارِنظر شده است. فقهای عامه و امامیه در کتاب الفرائض یا ابواب مواریث در مسئلهٔ موانع ارث، موضوع میراث اهل ملل را مطرح و آرای خود را بیان کرده‌اند. برای نمونه، می‌توان به کتب زیر مراجعه کرد: شیخ مفید در «الإعلام بما اتفقت علیه الإمامیة من الأحکام»، سیدمرتضی در «الإنتصار» و «ناصریات»، شیخ طوسی در «المبسوط» و «الخلاف» و «النهایه»، ابوالصلاح حلبی در «الکافی»، ابن‌زهره در «غنیه»، ابن‌حمزه در «الوسیلة»،

ابن‌ادریس در «السرائر»، محقق در «شرائع» و «مختصر النافع»، علامه در «قواعد الأحکام» و «ارشاد الأذهان»، شهید در «دروس»، شهیدثانی در «مسالک»، محقق اردبیلی در «مجمع الفائدة»، سبزواری در «کفایة الفقه»، فاضل هندی در «کشف اللثام»، طباطبائی در «ریاض»، نراقی در «المستند»، صاحب‌جواهر در «جواهر الکلام»، خوئی در «محاضرات فی المواریث»، امام خمینی در «تحریر الوسیله»، سبحانی در «نظام الإرث فی الشریعة الإسلامیة الغراء»، روحانی در «فقه الصادق» و دیگران.

لازم به یادآوری است که در تمام کتاب‌های ذکرشده، حجبِ وارثِ کافر به‌وسیلهٔ وارث مسلمان، با استدلال‌هایی مشابه تأیید شده است. البته برخی، مانند شهید ثانی در «مسالک» و سبزواری در «کفایه» و سبحانی در «نظام الإرث»، در مسئله اظهار تردید کرده، ولی درنهایت، آن را پذیرفته‌اند. برخی از پژوهشگران معاصر، با دید انتقادی به این موضوع ورود پیدا کرده و دیدگاه رایج را نقد کرده‌اند که نتیجهٔ پژوهش آن‌ها، قول به عدم‌حجب وارث کافر توسط وارث مسلمان است، هرچند در روش استدلال و اثبات مسئله با هم تفاوت دارند، ازجمله: سیدمحمود هاشمی شاهرودی،[۱] علیرضا اسماعیلی،[۲] مهدی نیازی شاهرودی[۳] و محمدحسین خوانین‌زاده.[٤] نوشتار حاضر، با روشی متفاوت موضوع را بررسی کرده، هرچند در نتیجه با برخی از آن‌ها موافق است.

۱. ارث

«ارث»، یعنی منتقل‌شدن ترکه و مایملک انسان پس از مرگ او به خویشاوندان نسبی و سببیِ وی ازجمله احکامی است که در تمام جوامع بشری، کم‌وبیش پذیرفته شده است و البته شرایع آسمانی نیز آن را تأیید کرده‌اند. این حکم در اسلام نیز مدِّنظر قرار گرفته و در قرآن کریم، آیات متعددی در تشریح و توضیح جزئیات آن وارد شده است.

ظاهر آیاتی که کلیات ارث را بیان کرده‌اند، مانند: آیهٔ «یُوصیکُمُ اللَّهُ فی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ»[۵] و آیهٔ «وَأُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ إنّ اللهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیم»[٦] و آیهٔ «لِلرِّجالِ نَصیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصیباً

۱. هاشمی شاهرودی، مجلهٔ فقه اهل بیت، ش۲۹، ۱۳۸۱.
۲. اسماعیلی، مجلهٔ فقه و حقوق اسلامی، ش۱۳، پاییز و زمستان۹۵.
۳. نیازی شاهرودی، فصلنامهٔ دین و قانون، دورهٔ۱، ش۲.
٤. خوانین‌زاده، مجلهٔ پژوهش حقوق و سیاست، ش۲۶، بهار۱۳۸۸.
۵. نساء: ۱۱.
٦. انفال: ۷۵.

مَفْرُوضاً»[۷] این است که توارث، اختصاص به مسلمانان ندارد، بلکه هرکسی واجد شرایط باشد؛ یعنی با میت رابطهٔ سببی یا نسبی داشته باشد و مانعی از ارث‌بردن او نباشد، می‌تواند در زمرهٔ ارث‌بران قرار گیرد.

۲. ارث‌بردن کافر از مسلمان

عموم این آیات، دربارهٔ ارث‌بردن کافر از مسلمان تخصیص خورده و فقهای فریقین، اتفاق و اجماع دارند بر اینکه کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و نباید ثروتی که به جامعهٔ اسلامی تعلق دارد در اختیار کفار قرار گیرد؛ ولی دربارهٔ ارث‌بردن مسلمان از کافر، میان فقهای عامه و امامیه اختلافِ‌نظر وجود دارد. اکثر علمای اهل‌سنت عقیده دارند: همان‌گونه که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، مسلمان هم از کافر ارث نمی‌برد. آنان ضمن نسبت‌دادن این قول به برخی از صحابه، مانند: علی(ع)، عمر، ابن‌مسعود، ابن‌عباس و زیدبن‌ثابت،[۸] برای اثبات این عقیده به دلایل مختلفی به شرح زیر استدلال کرده‌اند:

۱. عمروبن‌شعیب از پدرش و او از جدش از رسول خدا(ص) نقل کرده است که: «لاتوارث بین الملتین»؛[۹] بین پیروان دو ملت (مختلف‌العقیده) ارث‌بردن وجود ندارد.

۲. حدیث اسامةبن‌زید از پیامبر اکرم(ص): « لایرث المسلم الکافر و لایرث الکافر المسلم»؛ مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

۳. عقیل زمانی که کافر بود، تمام میراث ابوطالب را تصاحب کرد و به علی(ع) و جعفر(ع) که مسلمان بودند چیزی نداد.

۴. عمر، اشعث‌بن‌قیس را از ارث عمه‌اش که یهودیه بود، محروم کرد.

فقهای امامیه به‌اتفاق عقیده دارند، مسلمان از کافر ارث می‌برد و در پاسخ از استدلال به حدیث اول می‌گویند: «توارث» از باب تفاعل، به‌معنای ارث‌بردن دو طرف از یکدیگر است و برای نفی آن کافی است که یک طرف از دیگری ارث نبرد. بنابراین، معنای حدیث این است که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد. این تفسیر برای حدیث نبوی، در حدیثی از امام صادق(ع) نیز نقل شده است: «المسلم یرث الکافر والکافر لایرث المسلم والکفار یتوارثون بینهم و یرث بعضهم بعضاً فقیل له فان الناس یروون عن النبی(ص) انه قال: لایتوارث اهل ملتین فقال ابوعبدالله(ع) نرثهم ولایرثونا لان الاسلام لم یزد فی حقه الا شدّة»؛[۱۰] مسلمان از کافر ارث می‌برد و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، در بین کفار، توارث

۷. نساء: ۷.

۸. نک: شافعی، الام، ۷۳/٤؛ شمس‌الائمه سرخسی، المبسوط، ۳۰/۳۰؛ ابن‌رشد، بدایة المجتهد، ۳٤۷/۲؛ مغنی المحتاج، ۲٤/۳؛ ابن‌قدامه، المغنی، ۱٦٥/۷.

۹. احمدبن‌حنبل، المسند، ۱۹٥/۲؛ ترمذی، السنن، ۳٦۹/۲؛ ابوداود، السنن، ۱۲٥/۳؛ ابن‌ماجه، السنن، ۹۱۲/۲.

۱۰. ابن‌ابی‌جمهور، عوالی اللئالی، ۳۸٥/۲.

وجود دارد و بعضی از آن‌ها از بعضی دیگر ارث می‌برند. به امام عرض کردند اهل‌سنت از پیامبر(ص) روایت می‌کنند که فرموده است: بین پیروان دو شریعتِ متفاوت، توارث وجود ندارد. حضرت فرمود: ما از آن‌ها ارث می‌بریم، ولی آن‌ها از ما ارث نمی‌برند؛ زیرا اسلام (مانع از ارث‌بردن مسلمان نیست، بلکه) در حق او تأکید کرده است.

ابن‌ابی‌جمهور بعد از نقل این روایت، اضافه می‌کند: این فرمایش امام صادق(ع)، روایت عامه از رسول خدا را تثبیت می‌کند؛ زیرا فرمایش پیامبر، چیزی برخلافِ فرمایش امام صادق نیست که فرمود: ما از آن‌ها ارث می‌بریم، ولی آن‌ها از ما ارث نمی‌برند؛ چون معنای قول رسول خدا این است که توارث طرفینی نیست.

حدیث اسامه که در بیشتر منابع حدیثیِ عامه ذکر شده و بسیاری از فقهای مذاهب اربعه[11] به آن استدلال کرده‌اند، به‌دلیل عامی‌بودن سند، نزد فقهای امامیه اعتبار ندارد. اما کافرشمردن ابوطالب و ارث‌بردن عقیل از همهٔ اموال وی، مطلب نادرستی است؛ زیرا ابوطالب، مسلمان و مؤمن به پیامبر اکرم وحامی او و مسلمانان بوده است[12] و عمل عقیل اگر واقعیت داشته باشد، دلیل بر درستی آن نیست. ازسویِ دیگر، فعل عمر در منع اشعث از ارث عمهٔ یهودیه خود، بر فرض ثبوت، بیانگر دیدگاه ایشان است و چون به هیچ دلیلِ شرعی استناد نکرده است، ازنظرِ ما حجت نیست.

۳. حجب وارث مسلمان از ارث‌بردن کافر

فقهای امامیه، افزون بر پذیرفتن ارث‌بردن مسلمان از کافر عقیده دارند: وارث مسلمان، مانع از ارث‌بردن وارث کافر از مورّث کافر می‌شود، هرچند مسلمان، بعید و کافر، قریب باشد؛ مثلاً اگر کافری بمیرد و برادرزادهٔ مسلمانی و فرزندان کافری داشته باشد، برادرزاده باوجودِ آنکه ازنظرِ رتبه متأخر است، حاجب فرزند و مانع از ارث‌بردن فرزند کافر از وی می‌شود. آنان برای اثبات این مطلب به چند دلیل استناد کرده‌اند.

۳. ۱. ادلهٔ قائلان به حجب و نقد آن‌ها

أ. اجماع: جمع شایانِ توجهی از فقها، در خصوص حجب مسلمان از ارث‌بردن کافر، ادعای اجماع محصّل و منقول کرده‌اند. صاحب‌جواهر، اجماع منقول را به این موارد نسبت داده است: موصلیات، اثر سیدمرتضی؛ خلاف، اثر شیخ طوسی؛ سرائر، اثر ابن‌ادریس، نکت الشرایع و کشف اللثام، اثر علامه

۱۱. مالک‌بن‌انس، الموطّأ، ٦٨٤/۱؛ شمس‌الأئمه سرخسی، المبسوط، ۷۷/۷.
۱۲. جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ۳۳/۲؛ سبحانی، فروغ ابدیت، ۳۷۱/۱تا۳۷٦.

حلی.[۱۳] به نظر می‌رسد این استدلال ناتمام است، زیرا اجماع منقول حجت نیست[۱۴] و اجماع محصّل بر فرض تحقق، مستند یا لااقل محتمل‌الإستناد است و براساس روایاتِ منقولِ در این مورد به وجود آمده است. به نظر نمی‌آید منشأ این اجماع، دلیل دیگری غیر از روایات مذکور باشد. بنابراین، چنین اجماعی، دلیل مستقلی نخواهد شد.

ب. روایت حسن‌بن‌صالح ثوری: اکثر قریب‌به‌اتفاقِ فقها در این مسئله به روایت حسن‌بن‌صالح استدلال کرده‌اند که مشایخ ثلاثه آن را از امام صادق(ع) نقل کرده‌اند: «قال المسلم یحجب الکافر و یرثه والکافرلایحجب المسلم و لایرثه»،[۱۵] بلکه برخی از آن‌ها این روایت را تنها دلیل روایی این مسئله دانسته‌اند.[۱۶] برحسبِ این روایت، امام صادق(ع) فرموده است: مسلمان از مورّثِ کافر ارث می‌برد و مانع از ارث‌بردنِ وارث کافر می‌شود، ولی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و مانع از ارث‌بردن او نمی‌شود. شهید ثانی بعد از نقل این قول از محقق می‌گوید: این حکمی است که بین اصحاب شهرت دارد؛ بلکه گویا خلافی در آن نیست، درحالی‌که از اخبار، دلیل صریحی برای آن، غیر از روایت حسن‌بن‌صالح وجود ندارد. سپس می‌گوید: «و اثبات الحکم بروایة الحسن غیر حسن.»[۱۷] صاحب کفایة الفقه نیز همین اشکال را بر استناد به روایت حسن‌بن‌صالح دارد، ولی معتقد است عمل مشهور، ضعف سند را جبران می‌کند.[۱۸]

این روایت، همان‌گونه که شهید اشاره کرده، ضعیف است؛ زیرا حسن‌بن‌صالح، کوفی الثوری، فاسد المذهب و از پیشوایان زیدیه (بتری) است. جامع الرواة می‌گوید: «حسن‌بن‌صالح (ابن حی) ابوعبدالله صاحب المقالة زیدیٌ الیه ینسب الصالحیة منهم... و فی التهذیب فی باب المیاه انه زیدیٌ بتری متروک العمل بما یخص بروایته.»[۱۹] براین‌اساس، شیخ در تهذیب، ایشان را زیدی‌مذهب دانسته و روایاتی را که فقط از طریق ایشان نقل شده است، متروک‌العمل می‌داند. ابن‌ندیم دربارهٔ ایشان می‌گوید: در سال ۱۰۰ به دنیا آمد و در سال ۱۶۸ در خفاء از دنیا رفت، از بزرگان شیعهٔ زیدی و فقیه و متکلم بود.[۲۰] صاحب قاموس

---

۱۳. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱٦/۳۹.

۱٤. خوئی، مصباح الأصول، ۱۳٤/۲.

۱۵. کلینی، الکافی، ۱٤۳/۷، باب میراث اهل الملل، ح۱؛ ابن‌بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۲٤٤/٤، ح۷۸۳؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ۳٦٦/۹؛ طوسی، الإستبصار، ۱۹۰/٤؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۷٤/۱۷.

۱٦. اراکی، رسالتان فی الإرث و نفقة الزوجه، ۱۰۰.

۱۷. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۲/۱۳.

۱۸. محقق سبزواری، کفایة الفقه، ۷۹۱/۲.

۱۹. طوسی، تهذیب الأحکام، ٤۰۸/۱؛ اردبیلی، جامع الرواة، ۲۰٤/۱.

۲۰. ابن‌ندیم، الفهرست، ۳۳۳.

الرجال می‌گوید: شیخ ابوعمرو کشی، ایشان را از بتریه دانسته[21] و صاحب مجمع الرجال گفته است: زیدی‌مذهب است و فرقهٔ صالحیه به او انتساب دارد.[22] صاحب معجم الرجال می‌گوید: شیخ در رجال او را توثیق کرده؛ ولی در استبصار، ذیل حدیث ۹۳۵ گفته است: در نزد ناقدان اخبار، جداً ضعیف است.[23]

برخی از محققان معاصر گفته‌اند: دلیل حجب، منحصر است به روایت حسن‌بن‌صالح که سند آن ضعیف است، لکن چیزی که امر را آسان می‌کند این است که مخالفی در مسئله شناخته نشده و ضعف سند با عمل مشهور، جبران‌شدنی است.[24] روشن است این سخن، تنها بر مبنای کسانی که شهرت عملی را جابر ضعف سند می‌دانند، درست است.

باتوجه‌به آرای ارباب رجال دربارهٔ حسن‌بن‌صالح، راوی حدیث و توصیف وی به ضعف و فساد مذهب و روایت، چگونه می‌شود به این حدیث اعتماد کرد و براساس آن فتوا به حجب مسلمان از وارث کافر داد؟! برخی در دفاع از استدلالِ به حدیث مذکور گفته‌اند: ضعف سند با عمل مشهور جبران می‌شود.[25] لکن حق این است که بر فرض ثبوت عملِ اصحاب به این حدیث، عمل مشهور، ضعف سند را جبران نمی‌کند؛ زیرا همان‌گونه که برخی محققان معاصر فرموده‌اند: عمل مشهور قدما به اخبار ضعیف، محرز نیست. افزون بر آن، وقتی خبر ذاتاً ضعیف و لاحجت است و شهرت عملی هم حجت نیست، چگونه ضعف سند را جبران می‌کند. با ضمیمه‌شدن لاحجت به لاحجت دیگری، نمی‌شود آن را حجت دانست.[26] همچنین باید توجه شود قبول جابربودن عمل مشهور، اختصاص دارد به عمل مشهور قدماء، والا عمل متأخران و اِعراض آن‌ها اعتباری ندارد.[27] بعضی خواسته‌اند از طریق دیگر، یعنی روایت‌کردن حسن‌بن‌محبوب -که از اصحاب اجماع است- از حسن‌بن‌صالح، اعتبار این روایت را ثابت کنند. طبق جملهٔ معروفی که نقل شده است: «اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عن هؤلاء و تصدیقهم و اقروا لهم بالفقه و العلم و هم ستهٔ نفر الذین ذکرناهم فی اصحاب ابی‌عبدالله(ع) منهم یونس‌بن‌عبدالرحمن و صفوان‌بن‌یحیی بیّاع السابری و محمدبن‌ابی‌عمیر و عبدالله‌بن‌مغیرة و حسن‌بن‌محبوب واحمدبن‌محمدبن‌ابی‌نصروقال بعضهم مکان الحسن‌بن‌محبوب‌الحسن‌بن‌علی‌بن‌فضال و فضالة‌بن‌ایوب.»[28] صاحب ریاض به این اعتبار از خبر

۲۱. شوشتری، قاموس الرجال، ۲٦٥/۲.
۲۲. قهپائی، مجمع الرجال، ۱۱٦/۲.
۲۳. خوئی، معجم رجال، ۳۳۹/۸.
۲٤. اراکی، رسالتان فی الإرث و نفقة الزوجة، ۱۰۹.
۲٥. روحانی، فقه الصادق، ۲٦۰/۳۷
۲٦. خوئی، مصباح الأصول، ۲۰۱/۲تا۲۰۲.
۲۷. سبحانی، الوسیط، ٦۰/۲.
۲۸. سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ۱۸۷تا۲۰۲.

حسن‌بن‌صالح به «الخبر القریب من الصحیح» تعبیر کرده است.[۲۹] به نظر می‌رسد این تلاش ثمره‌ای ندارد؛ زیرا اولاً، جزو اصحاب اجماع‌بودنِ ابن‌محبوب محل تردید است؛ ثانیاً، معنای جملهٔ «اجمع الاصحاب علی تصحیح ما یصح عن هولاء و تصدیقهم...» همان‌طور که بسیاری از دانشمندان رجال تصریح کرده‌اند این است که روایت‌کردن این افراد از افراد ماقبل خود صحیح است و این‌ها موثق هستند، نه اینکه هرچه از طریق این‌ها نقل شده، صحیح و کلام امام است. به‌عبارتِ‌دیگر، مقصود ازموصول در «مایصح»، صحت روایت و حکایت است، نه مروی و حدیث.[۳۰] حاصل بحث اینکه، با روایت حسن‌بن‌صالح نمی‌توان حجب مسلم از وارث کافر را ثابت کرد.

ج. روایت علی‌بن‌ابراهیم عن ابیه و محمدبن‌یحیی عن احمدبن‌محمد و عدة من اصحابنا عن سهل‌بن‌زیاد جمیعاً عن الحسن‌بن‌محبوب عن هشام‌بن‌سالم عن مالک‌بن‌اعین عن ابی‌جعفر(ع) قال: «سالته عن نصرانی مات و له ابن اخ مسلم وابن اخت مسلم، و للنصرانی اولاد و زوجة نصاری قال: فقال: اری ان یعطی ابن اخیه المسلم ثلثی ما ترک و یعطی ابن اخته ثلث ما ترک ان لم یکن له ولد صغار فان کان له ولد صغار فانّ علی الوارثین ان ینفقا علی الصغار مما ورثا حتی یدرکوا، قیل له کیف ینفقان قال: فقال: یخرج وارث الثلثین ثلث النفقة و یخرج وارث الثلث، ثلث النفقة فان ادرکوا قطعا النفقة عنهم قیل له: فان اسلم الاولاد و هم صغار؟ قال: فقال: یدفع ما ترک ابوهم الی الامام حتی یدرکوا فان بقوا علی الاسلام دفع الامام میراثهم الیهم وان لم یبقوا علی الاسلام اذا ادرکوا دفع الامام میراثه الی ابن اخیه و ابن اخته المسلمین، یدفع الی ابن اخیه ثلثی ماترک والی ابن اخته ثلث ماترک.»[۳۱] این روایت را محدث عاملی با متنی متفاوت، از صدوق نقل کرده است،[۳۲] لکن اختلاف ، در حکم مستفاد از آن تأثیری ندارد. از این روایت استفاده می‌شود برادرزاده و خواهرزادهٔ مسلمان، مانع از ارث‌بردن فرزندان کافر متوفای نصرانی شده است. روشن است که حکم یادشده، به افراد مذکور در روایت اختصاص ندارد و به همهٔ ورثهٔ مسلمان میتِ نصرانی قابل تعمیم است. براساس مبنای بسیاری از فقها، روایت ازنظرِ سند، صحیحه است یا باتوجه‌به عدم‌توثیق ابراهیم‌بن‌هاشم، حسنه است و ازنظرِ دلالت هم غباری بر آن نیست و لذا شهید در کتاب دروس به این روایت استناد کرده و از آن به صحیحهٔ مالک‌بن‌اعین تعبیر کرده و پس از نقل روایت، فرموده است: «و علیها معظم الاصحاب.»[۳۳] طبق روایت فقیه، صدوق آن را به اسناد خود از ابن‌محبوب نقل می‌کند و

۲۹. طباطبائی، ریاض المسائل، ۴۳۹/۲.
۳۰. نک: سبحانی، دروس موجزه فی علم الرجال و الدرایه،۵۶ تا۵۸.
۳۱. کلینی، الکافی، ۱۴۳/۷.
۳۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۷۹/۱۷.
۳۳. شهید اول، الدروس الشرعیه، ۱۹۹.

اسناد وی به حسن ابن‌محبوب صحیح است.[٣٤]

روایت در نقل کلینی، از سه طریق نقل شده است که دو مورد آن؛ یعنی طریق ابراهیم‌بن‌هاشم و احمدبن‌محمدبن‌عیسی از ابن‌محبوب مشکلی ندارد، ولی در استدلال به طریق سوم، باتوجه‌به وجود سهل‌بن‌زیاد در سند حدیث که وثاقتش ازنظرِ علمای رجال محل تردید است، می‌توان خدشه کرد. نجاشی دربارهٔ او می‌گوید: «سهل‌بن‌زیاد الادمی ابوسعید الرازی کان ضعیفاً فی الحدیث غیر معتمد فیه و کان احمدبن‌محمدبن‌عیسی یشهد علیه بالغلو و الکذب و اخرجه من قم الی الرّی وکان یسکن‌ها.»[٣٥] سهل‌بن‌زیاد در حدیث، ضعیف و غیرقابل اعتماد بود، احمدبن‌محمدبن‌عیسی، وی را غالی و دروغ‌گو می‌دانست، لذا او را از قم بیرون کرد و او ساکن ری شد.

جامع‌الرواة هم می‌گوید: ضعیف است، سپس از فهرست شیخ طوسی همان عبارت نجاشی را نقل می‌کند.[٣٦] قاموس الرجال می‌گوید: شیخ در کتاب رجال خود او را توثیق کرده، ولی در فهرست گفته است: ضعیف است، بعد کلام نجاشی را نقل می‌کند، سپس می‌گوید: ابن‌الغضائری او را ضعیف دانسته و گفته است: «ضعیف جداً فاسدالروایة والدین.» قاموس الرجال در ادامه می‌گوید: وقتی افرادی، مانند فضل‌بن‌شاذان و احمدبن‌محمدبن‌عیسی و ابن‌الولید و ابن‌بابویه و کشی و القتیبی و ابن‌الغضائری بر ضعیف‌بودن وی اتفاق دارند، تفرد رجال شیخ به توثیق آن ساقط است.[٣٧]

محقق خوئی در سند و متن روایت مناقشه می‌کند و می‌گوید: این روایت، مشتمل بر سه حکم است: أ. وارث مسلمانِ بعید، مانع از ارث‌بردن وارث کافرِ قریب می‌شود؛ ب. وجوب انفاق بر اولاد صغیر کافر تا به حد بلوغ برسند، این حکم دلیلی ندارد؛ زیرا نفقهٔ پسرعمو و پسرعمه واجب نیست؛ ج. در این روایت، اسلام صغیر بعد از قسمت ارث است، درحالی‌که اسلام بعد از قسمت ارث اثری ندارد. بعد اضافه می‌کند اگر روایت، سند معتبری داشت، می‌توانست روایاتی را تخصیص بزند که می‌گوید فقط نفقهٔ عمودین واجب است و نیز روایاتی را که می‌گوید: اسلامِ بعد از قسمت اثر ندارد، ولی سند اشکال دارد، هرچند به صحیحه توصیف شده است. آن‌گاه به نقد سند می‌پردازد و می‌گوید: بعید نیست منظور از مالک، مالک‌بن‌اعین جهنی باشد که در کتب رجال توثیق نشده است، مگر اینکه کسی بگوید: به‌دلیل حضورش در اسناد کامل الزیارات معتبر است. -که آقای خوئی از این نظرِ خود رجوع کرده است و آن را دلیل بر

---

٣٤. تجلیل، جامع الثقات، ٣٩٢.

٣٥. نجاشی، رجال نجاشی،١٢٣.

٣٦. اردبیلی، جامع الرواة، ٣٩٣/١.

٣٧. شوشتری، قاموس الرجال، ٣٦٠/٥.

وثاقت نمی‌داند- اگر مراد، مالک‌بن‌اعین، برادر زراره باشد، او فردی غیرمستقیم است و در هیچ کتابی توثیق نشده و در کتب اربعه، هیچ روایتی غیر از این روایت از او نقل نشده است. صدوق در «فقیه» این روایت را از مالک‌بن‌اعین و عبدالملک‌بن‌اعین به‌صورت مردد نقل کرده است؛[۳۸] ولی صاحب وسائل، آن را از هر دو نفر (جمیعاً) از فقیه نقل می‌کند.[۳۹] معلوم نیست صاحب وسائل آن را از کدام نسخهٔ فقیه نقل کرده است. به نظر می‌رسد سهو قلم از ایشان باشد. براین‌اساس، نقل حدیث از دو نفرِ یادشده محرز نیست و حدیث ازنظرِ سند، ضعیف است و معلوم نیست علامه و شهید که متضلّع در رجال هستند چرا آن را صحیح دانسته‌اند![۴۰]

درهرحال، اگر بگوییم سند و دلالت حدیث، مشکل ندارد، طبق نظر بسیاری از محققان که کتاب را ظنی‌الدلاله می‌دانند،[۴۱] می‌تواند عمومات کتابی مانند: «أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»[۴۲] را تخصیص بزند.[۴۳] لیکن برخی از محققان معاصر عقیده دارند ظواهر کتاب، همانند ظواهر کلامِ هر متکلم دیگری، قطعی‌الدلاله است.[۴۴] بنابراین، خبر واحد ظنی‌الصدور (روایت مالک‌بن‌اعین) نمی‌تواند عمومات قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلالهٔ کتاب را (که بعداً ذکر می‌شود) تخصیص بزند.

به‌بیان دیگر، حجت‌بودن کتاب، مانند حجت‌بودن خبر واحد نیست؛ بلکه کتاب از حجت‌های قطعی است که چیزی معادل آن نیست، مگر خود کلام معصوم، نه خبر حاکی از آن که ممکن است کلام امام(ع) باشد یا نباشد، درحالی‌که پیامبر(ص) در حدیث ثقلین، قرآن را ثقل اکبر و عترت را ثقل اصغر خوانده است؛ بنابراین، چگونه می‌شود به‌دلیل قول ثقه، از حکم آن رفع ید کرد. البته این سخن، مخالفت با اصل حجیت خبر ندارد، بلکه توسعهٔ حجیت آن محل بحث است؛ یعنی حجیت خبر واحد، موردی را که در آن دلالت قرآنی وجود دارد شامل نمی‌شود و مواردی که کتاب به‌وسیلهٔ خبر تخصیص خورده، چه‌بسا محفوف به قرینه بوده است.[۴۵] صاحب اصول الإستنباط می‌گوید: در مسئله(تخصیص عام کتابی با خبر واحد) چهار قول وجود دارد. ۱. قول به تخصیص که از اکثر نقل شده است. مهم‌ترین دلیل آنان سیرهٔ عقلائیه است

۳۸. ابن‌بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۳۳٤/٤.
۳۹. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۷۹/۱۷.
٤۰. خوئی، محاضرات فی المواریث، ۱۲۷.
٤۱. نائینی، فوائد الأصول، ٥٦۱/۲.
٤۲. انفال: ۷٥.
٤۳. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳٦٦/۱.
٤٤. سبحانی، الوسیط، ٤٤/۲.
٤٥. سبحانی، الوسیط، ۳۱۹/۱.

که شارع از آن ردع نکرده است؛[٤٦] ۲. منع از تخصیص که مختار سیدمرتضی و شیخ طوسی و محقق و دیگران است؛ ۳. فرق بین عام مخصَّص و غیرمخصص که در اولی، تخصیص جایز است، ولی در غیرمخصص جایز نیست؛ ۴. قول به توقف.

وی پس از ذکر ادلهٔ مجوزان می‌گوید: اگر خاص، محفوف به قرائنی باشد که آن را تقویت کند، ممکن است قول به تخصیص پذیرفته شود، والا تخصیص کتاب به خبر واحد در نهایت اشکال است.[٤٧] نتیجه این شد که روایت مزبور بر فرض صحت سند، نمی‌تواند مخصصِ عمومات ارث در قرآن کریم باشد.

محقق خوئی پس از ذکر روایات فوق می‌گوید: «هذه الروایات کلها ضعیفة لایمکن الاعتماد علیها و الاستدلال بها و العمدة فی ذلک بعد الاجماع المحقَق -علی ماذکروه- ما دل من الروایات علی ان الکافر اذا اسلم قبل القسمة فالمیراث له و ان اسلم بعد القسمة فلاحق له»؛[٤٨] تقریر استدلال این است که هرگاه میت، غیرمسلمان باشد و فرزندان غیرمسلمانی داشته باشد و یکی از آن‌ها قبل از تقسیم ارث مسلمان شود، همهٔ ارث به او می‌رسد، اگر این فرد قبل از فوت پدر، مسلمان باشد نیز وارث خواهد بود و مانع از ارث دیگران می‌شود. سپس به روایاتی اشاره می‌کند که ازجملهٔ آن‌ها روایت زیر است.

د. مرفوعهٔ ابن‌رباط: قال امیرالمؤمنین(ع): «لو ان رجلا ذمیاً اسلم و ابوه حی و لابیه ولد غیره ثم مات الاب ورثه المسلم جمیع ماله و لم یرثه ولده و لا امرئته مع المسلم شیاً»؛[٤٩] امیرالمؤمنین(ع) فرمود: اگر مرد ذمی درحال حیات پدرش اسلام آورد و پدرش، فرزندان دیگری (هم که غیرمسلمان هستند) داشته باشد، پس از مرگ پدر، فرزند مسلمان همهٔ مال او را به ارث می‌برد و سایر فرزندان و همسر او همراه وارث مسلمان ارثی نمی‌برند. صاحب‌جواهر از این روایت به مرسله تعبیر کرده است.[٥٠] حدیث، به‌صورت صریح دلالت ندارد بر اینکه متوفا کافر بوده است؛ زیرا ممکن است پدر مسلمان باشد و فرزندان او غیرمسلمان و یکی از آن‌ها قبل از مرگ پدرشان مسلمان شود، در این صورت، حدیث خارج از موضوع بحث خواهد بود؛ هرچند ذمی‌بودنِ پدر هم محتمل است. افزون بر آن، ازنظرِ سند، مرفوعه یا مرسله است و استدلال‌شدنی نیست.

نویسندهٔ «نظام الإرث فی الشریعة الاسلامیة الغراء»، پس از ذکر روایت حسن‌بن‌صالح و عبدالملک و مرفوعهٔ میثمی می‌گوید: اگر سند این سه روایت تمام باشد، در دلالت آن‌ها بحثی نیست. سپس به روایات

---

٤٦. بروجردی، نهایة الاصول، ۳۲۹.

٤٧. حیدری، اصول الإستنباط، ١٦٢.

٤٨. خوئی، محاضرات فی المواریث، ۱۲۷.

٤٩. حر عاملی، وسائل الشیعه، ٣٨٤/١٧، ح١.

٥٠. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ١٦/٣٩.

اسلام کافر قبل از قسمت ارث که بعضی از محققان به آن‌ها استدلال کرده‌اند اشاره می‌کند و می‌گوید: این‌ها ناظر به جایی هستند که مورّث، مسلمان باشد.[۵۱]

هـ. روایت صدوق: روایت صدوق به اسناده عن محمدبن‌سنان عن عبدالرحمن‌بن‌اعین «عن ابی‌جعفر(ع) فی‌النصرانی یموت و له ابن‌مسلم، اَیَرِثه؟ قال: نعم ان الله عزوجل، لم یزدنا بالإسلام الا عزاً نحن نرثهم و هم لایرثونا.»[۵۲] عبدالرحمن‌بن‌اعین از امام باقر(ع) سؤال کرد دربارهٔ نصرانی که می‌میرد، درحالی‌که پسر مسلمانی دارد آیا از او ارث می‌برد؟ امام فرمود: بلی، خدای عزوجل به‌دلیل اسلام، فقط بر عزت ما افزوده است، ما ازآن‌ها ارث می‌بریم ولی آن‌ها از ما ارث نمی‌برند. هرچند اِسناد صدوق به محمدبن‌سنان صحیح است، ولی خود ابن‌سنان محل کلام است. مفید در جوابات «اهل الموصل فی‌العدد والرؤیة» در خصوص محمدبن‌سنان گفته است: کسی از علمای شیعه در متهم‌بودن و ضعف او اختلاف ندارد.[۵۳] علامه در تذکره[۵۴] او را توثیق کرده، ولی شیخ طوسی او را ضعیف دانسته و نجاشی و ابن‌الغضائری گفته‌اند: «ضعیف غال» و ابن‌شاذان گفته است: او از دروغ‌گویانِ مشهوراست.[۵۵] بدین ترتیب، سند، درخورِ اعتماد نیست و ازنظرِ دلالت نیز نمی‌توان حجب وارث مسلمان از ارث‌بردن وارث کافر را از آن استفاده کرد؛ زیرا از وجود وارث کافر سخنی به میان نیامده است. راوی، این سؤال را باتوجه‌به نظر فقهای عامه که عقیده دارند مسلمان از کافر ارث نمی‌برد، مطرح کرده و امام(ع) آن را نفی فرموده است.

و. روایت فقه الرضا(ع): «واعلم انه لایتوارث اهل ملتین نحن نرثهم و لایرثونا ولو ان رجلاً مسلماً او ذمیاً ترک ابناً مسلماً و ابناً ذمیاً لکان المیراث من الرجل المسلم او الذمی للابن المسلم و کذلک من ترک ذا قرابة مسلمة و ذا قرابة من اهل الذمة ممن قرب نسبه او بعد لکان المسلم اولی بالمیراث من الذمی و لوکان الذمی ولداً و کان المسلم أخاً او عماً او ابن أخ او ابن عم أو أبعد من ذلک لکان المسلم أولی بالمیراث من الذمی کان المیت مسلماً او ذمیاً.»[۵۶] برحسبِ این روایت، امام(ع) می‌فرماید: بدان، اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند. ما از آن‌ها ارث می‌بریم ولی آن‌ها از ما ارث نمی‌برند. اگر مرد مسلمان یا اهل ذمه‌ای، فرزندی مسلمان یا ذمی باقی بگذارد، میراث آن مرد مسلمان یا ذمی به فرزند مسلمان می‌رسد. همچنین کسی که خویشان مسلمان و غیرمسلمان باقی می‌گذارد، نسب او نزدیک باشد یا دور، مسلمان به

۵۱. سبحانی، نظام الإرث فی الشریعة الاسلامیه، ۲۸.
۵۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۷۵/۱۷، ح٤.
۵۳. مفید، جوابات اهل الموصل فی العدد والرؤیه، ۲۰.
٥٤. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۷۰/۲.
۵۵. تجلیل، جامع الثقات، ۱۰۹.
٥٦. ابن‌بابویه، فقه الرضا، ۴۴۷؛ نوری، مستدرک الوسائل، ۱۴۰/۱۷، باب ۱من ابواب موانع الإرث، ح۱.

ارث‌بردن اولیٰ از ذمی است، اگرچه ذمی فرزند باشد و مسلمان، برادر یا عمو یا برادرزاده یا عموزاده یا حتی دورتر از این‌ها، مسلمان اولیٰ است، میت مسلمان باشد یا ذمی. محقق نراقی، بـه ایـن روایـت و روایـات اسلام قبل از قسمت ارث استدلال کرده، ولی هیچ توضیحی ارائه نکرده است.[۵۷]

دلالت این حدیث بر مسئلهٔ حجب، واضح است و جای تردید ندارد، ولی صـاحب مسـتدرک آن را از فقه الرضا نقل کـرده و اعتبـار فقـه الرضـا به‌شـدت محـل اخـتلاف اسـت. بنـابراین، به‌آسـانی نمی‌تـوانیم حاجب‌شدن مسلمان نسبت به کافر را بپذیریم. به‌عبارتِ‌دیـگر، با این حـدیثی کـه اعتبـارآن مـــحل تردیـد جـدی است، نمی‌توان عمومات ارث را تخصیص زد.

از بررسی آرا و دیدگاه فقهای متقدم و متأخر که در کتاب‌های خود بحث حجب مسـلمان از ارث‌بـردن کافر را مطرح کرده‌اند، این نتیجه حاصل شد که آنان برای اثبات حجب به سه دلیلِ روایات و شهرت عملی و اجماع استناد کرده‌اند. حق این است که اجماعِ ادعاشده اگر ثابت باشد، باتوجه‌به روایات یادشـده شـکل گرفته است و کاشف از دلیلی نیست که برای دیگران مخفی مانده باشد. بنابراین، اجماع، مسـتند یـا لااقـل محتمل‌الإستناد است و دلیل مستقلی نیست.

شهرت عملی هم دلیل معتبر و پذیرفتنی نیست، زیرا ممکـن اسـت روایتـی ازنظـرِ مجتهـدی معتبـر و حجت باشد و ازنظرِ مجتهـد دیگـر، معتبـر نباشـد. امـا روایـات کـه مسـتند عمـده در مسـئله‌اند، برخـی ضعیف‌السند و برخی ضعیف‌الدلاله است و به‌روشنی بر مطلب دلالت ندارند. جبران ضعف سند با عمـل مشهور، بحثی مبنایی است که همهٔ فقها نپذیرفته‌اند. بدین ترتیب، به نظـر می‌رسـد فتـوا بـه حجـب صـرفاً به‌اعتبار تبعیت از فقها و نگرانی از مخالفت با آنان صورت گرفته است. با چنین مستندی، مخالفت با ظهور عمومات ارث و تخصیص‌زدن آن‌ها دشوار است. به‌خصوص، باتوجه‌به اینکه ازنظرِ عرف و عقلا، این حکم زمینهٔ پذیرش ندارد و معلوم نیست در هیچ عصر و مصری به این فتوا عمل شده باشد. افزون بر این، ممکن است برای اثبات عدم‌حجب، به روایت ابن‌ابی‌نجران از امـام صـادق(ع) اسـتدلال شـود: «فـی یهـودی او نصرانی یموت و له اولاد مسلمون و اولاد غیر مسلمین فقال هم علی مواریثهم.»[۵۸] از امام صادق(ع) سؤال می‌شود از یهودی یا نصرانی که می‌میرد و دارای فرزندان مسلمان و غیرمسلمان است. امام می‌فرماید: آن‌ها بر میراث خود هستند. اگر سند حدیث، خالی از اشکال باشد می‌توان گفت: حدیث دلالـت دارد بـر اینکـه هریک از ورثهٔ مسلمان و غیرمسلمان، برحسبِ قواعد موجود در کتاب و سنت از ارث بهره‌مند می‌شوند.

شیخ طوسی در توضیح عبارت حدیث، ضمن اعتراف ضمنی به ظهور حدیث در ارث‌بـردن ولـد کـافر

۵۷. نراقی، مستند الشیعه، ۲۵/۱۹.

۵۸. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۸٤/۱۷، باب۵، ح۲.

باوجودِ ولد مسلم می‌گوید: منظور از(هم علی مواریثهم) این است که هرکس هرچه را کـه مسـتحق اسـت می‌برد و ما گفتیم در این صورت، همهٔ ارث به مسلم می‌رسد و اگر خبر را حمـل بـر ظـاهر آن کنـیم، بایـد حمل بر نوعی از تقیه شود یا اینکه «واو» را به‌معنای «او» بدانیم و بگوییم منظـور ایـن اسـت کـه فرزنـدان کافر، مسلمان یا کافر باشند، هرکدام به‌تنهایی از او ارث خواهند برد. در نقد کلام شیخ می‌توان گفت: عامه عقیده دارند مسلمان از کافر ارث نمی‌برد، پس حمل بر تقیه وجهی ندارد. احتمـال اینکـه واو، بـه‌معنای او باشد نیز خلاف ظاهر است و چندان موجه نیست؛ زیرا در این صورت، ابهامی وجود ندارد تا از امام سؤال شود.

همچنین عموم روایت ابی‌ولاد حناط از امام صادق(ع) که می‌گوید: «سألته عن رجل ارتد عن الاسلام لمن یکون میراثه؟ فقال: یقسم میراثه علی ورثته علی کتاب الله»،[۵۹] هرچند سند روایت به‌دلیل سهل‌بن‌زیاد مخدوش است، ولی حدیث ظهور دارد در اینکه ورثه، اعم از مسلمان و کافر از مورّث خود ارث می‌برنـد، براساس کتاب خدا که فرموده است: «یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلَادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ» و عمـوم ورثـه، مسلم و غیرمسلم را شامل می‌شود، مگر اینکه معتقد باشیم فقط مسلمانان ارث می‌برند و منظور امـام ایـن است که آن‌ها طبق ضابطه بین خود تقسیم کنند که این، محل دعوا و اول کلام است.

نتیجه‌گیری

نتیجهٔ بررسی کتب فقهی فریقین از صدر اسلام تاکنون این اسـت کـه براسـاس عمومـات آیـات ارث، همان‌گونه که مسلمان از مسلمان ارث می‌برد، کفار هم به همان ترتیب از یکدیگر ارث می‌برنـد. همچنـین همهٔ فقهای عامه و خاصه اتفاق دارند بر اینکه عمومات ارث در خصوص ارث کافر از مسـلمان تخصـیص خورده است و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. لکن دربارهٔ ارث مسلمان از کافر، اخـتلاف وجـود دارد؛ اکثـر فقهای اهل‌سنت عقیده دارند مسلمان هم از کافر ارث نمی‌برد. آنان برای اثبات این نظر، به دلایـل متعـدد، ازجمله حدیث مشهور نبوی «لا توارث بین الملتین» استدلال کرده‌اند؛ لکن جمعی از فقهای عامه و همـهٔ فقهای امامیه عقیده دارند مسلمان از کافر ارث می‌برد. آنان به روایات متعددی از ائمهٔ اطهـار(ع) اسـتدلال کرده‌اند و حدیث نبوی را ناظر بر نفی ارث از طرفین می‌دانند و می‌گویند: کـافر از مسـلمان ارث نمی‌بـرد، ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد؛ زیرا اسلام، بر شرف و عزت مسلمانان افزوده است و مایهٔ محرومیت آنان از ارث مورّثِ کافر نیست. بحثی که وجهٔ نظر این پژوهش بود این است که اکثـر فقهـای امامیـه از زمـان صدوق تا عصر حاضر بر این عقیده‌انـد کـه وارث مسـلمان، حاجـب ارث‌بـردن وارث کـافر می‌شـود ولـو

۵۹. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۸۶/۱۷.

مسلمان، بعید و کافر، قریب باشد. آنان برای این مطلب به چند روایت، به‌ویژه به روایت حسن‌بن‌صالح از امام صادق(ع) استدلال کرده‌اند.

نویسنده معتقد است: روایت حسن‌بن‌صالح به‌دلیل فساد مذهب او درخورِ استناد نیست و روایات دیگر، افزون بر ضعف سند، دلالت روشنی بر مطلب ندارند؛ لذا نمی‌شود به‌سبب آن‌ها از عمومات کتاب که مطابق دیدگاه عرف و عقلا هم هستند، رفع ید کرد. بنابراین، وارث مسلمان اگر در طبقه، مقدمِ بر کفار باشد، ارث به او اختصاص پیدا می‌کند و اگر هم‌طبقه باشند، با کافر شریک می‌شود و اگر کافر در طبقهٔ مقدم باشد، مسلمان از ارث محروم می‌شود؛ یعنی توارث براساس قواعد شناخته‌شدهٔ ارث اجرا می‌شود. درصورت قول به اعتبار، روایات حجب با روایات مخالف که بر عدم‌حجب دلالت می‌کنند، معارض خواهند بود و چون روایات مخالف، موافق با عمومات کتاب است، بر آن‌ها مقدم می‌شوند. این دیدگاه، سبب خوش‌بینی به احکام اسلام و کاهش تنش بین اعضای خانواده‌ها و ملت‌ها در خصوص ارث می‌شود.

منابع

قرآن کریم

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی. من لا یحضره الفقیه. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۳ق.

ابن حنبل، احمد. المسند. بیروت: دار صادر، چاپ اول، بی تا.

ابن رشد، محمد. بدایه المجتهد و نهایه المقتصد. بیروت: دارالعلم، چاپ اول، ۱۳۰۸ق.

ابن شربینی. محمد. مغنی المحتاج. بیروت. دار احیاء العربیه، چاپ اول، ۱۳۷۷ق.

ابن قدامه، عبدالله ابن احمد. المغنی. بیروت: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، بی تا.

ابن‌ماجه، محمدبن‌یزید. السنن. تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی. بیروت: دار الفکر. بی‌تا.

ابن‌ندیم، محمدبن‌اسحاق. الفهرست. مترجم: رضا تجدد. بی‌جا: کتابخانهٔ ابن‌سینا. چاپ‌اول، ۱۳۴۳.

ابوداود، سلیمان‌بن‌اشعث. السنن. تحقیق: سعید محمد لحام. بیروت: دار الفکر. چاپ‌اول، ۱۴۱۰ق.

احسائی، محمد ابن علی(ابن ابی جمهور).عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیه. تحقیق مجتبی العراقی. قم: بی جا، ۱۴۰۳ق.

اراکی، محمدعلی. رسالتان فی الإرث و نفقة الزوجة. قم: اسماعیلیان. چاپ‌اول، ۱۴۱۳ق.

اردبیلی، محمدبن‌علی. جامع الرواة و ایضاح الاشتباهات. قم: مکتبة آیت‌الله المرعشی. چاپ‌اول، ۱۴۰۳ق.

آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن‌حسین. کفایة الأصول. تهران: کتاب‌فروشی اسلامیه. چاپ‌اول، بی‌تا.

بروجردی، حسین. نهایة الأصول. مقرر: حسینعلی منتظری. قم: ایران. چاپ‌اول، ۱۳۷۵ق.

تجلیل، ابوطالب. جامع الثقات. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌دوم، ۱۳۶۳.

ترمذی، محمدبن‌عیسی. السنن. بیروت: دار الفکر. چاپ‌دوم، ۱۴۰۳ق.

حر عاملی، محمدبن‌حسن. وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. تحقیق: محمد رازی. تهران: مکتبة الاسلامیة. چاپ‌سوم، ۱۳۹۷ق.

حیدری، سیدعلی‌نقی. اصول الإستنباط. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌دوم، ۱۴۱۵ق.

خوئی، ابوالقاسم. محاضرات فی المواریث. مقرر: محمدعلی خرسان. بی‌جا: مؤسسة السبطین العالمیة. چاپ‌اول، ۱۴۲۴ق.

خوئی، ابوالقاسم. مصباح الأصول. مقرر: سیدمحمد سرور بهسودی. نجف: بی‌نا. چاپ‌اول، ۱۳۸۶.

خوئی، ابوالقاسم. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة. بیروت: مدینة العلم. چاپ‌سوم، ۱۴۰۳ق.

خوئی، ابوالقاسم. موسوعة الامام خوئی. بی‌جا: مؤسسة احیاء آثارالامام خوئی. چاپ‌سوم، ۱۴۲۴ق.

روحانی، سیدصادق. فقه الصادق. قم: آیین دانش. چاپ‌اول، ۱۴۳۵ق.

سبحانی، جعفر. الوسیط فی اصول الفقه. قم: مؤسسهٔ امام صادق. چاپ‌اول، ۱۳۸۰ق.

سبحانی، جعفر. فروغ ابدیت. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. ۱۳۶۶.

سبحانی، جعفر. کلیات فی علم الرجال. قم: مرکز مدیریت حوزهٔ علمیه. چاپ‌دوم، ۱۳۹۶ق.

سبحانی، جعفر. نظام الإرث فی الشریعة الإسلامیة الغراء. مقرر: سیدرضا پیغمبرپور. قم: مؤسسهٔ امام صادق. چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.

شافعی، محمدبن‌ادریس. الأم. بیروت: دار الفکر. چاپ‌دوم، ۱۴۰۰ق.

شمس‌الائمه سرخسی، محمدبن‌احمد. المبسوط. تحقیق: جمع من الفضلاء. بیروت: دار المعرفة. ۱۴۰۶ق.

شوشتری، محمدتقی. قاموس الرجال. قم: مؤسسة النشرالإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۲۰ق.

شهید اول، محمدبن‌مکی. الدروس الشرعیة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۴ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی. مسالک الأفهام فی شرح شرایع الإسلام. بی‌جا: مؤسسة المعارف الاسلامیة. چاپ‌اول، ۱۴۱۶ق.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر. جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام. تحقیق: محمد قوچانی. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ‌سوم، ۱۳۶۸.

طباطبایی، علی‌بن‌محمد. ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل. قم: آل‌البیت. چاپ‌اول، ۱۴۰۹ق.

طوسی، محمدبن‌حسن. الإستبصار فی ما اختلف من الأخبار. تصحیح: سیدحسن خرسان. تهران: دار الکتب الاسلامیة. ۱۳۹۰ق.

طوسی، محمدبن‌حسن. تهذیب الأحکام. تصحیح: علی‌اکبر غفاری. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ‌اول، ۱۳۹۰ق.

عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم. قم: انتشارات جامعه مدرسین. چاپ اول، ۱۴۰۲ ق.
فاضل هندی، محمدبن‌حسن. کشف اللثام عن قواعد الأحکام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۲۳ق.
قهپایی، عنایت‌الله. مجمع الرجال. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۲۰ق.
کلینی، محمدبن‌یعقوب. الکافی. تصحیح: علی‌اکبر غفاری. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ‌اول، ۱۳۷۹ق.
مالک‌بن‌انس. الموطأ. تحقیق: فؤاد عبدالباقی. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ‌اول، ۱۴۰۶ق.
محقق سبزواری، محمدباقربن‌محمدمؤمن. کفایة الفقه. تحقیق: مرتضی واعظی. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۲۳ق.
مفید، محمدبن‌محمد. جوابات اهل الموصل فی العدد و الرؤیة. تحقیق: شیخ مهدی نجف. بی‌جا: المؤتمر العالمیة للشیخ المفید. ۱۴۱۳ق.

نائینی، محمدحسین. فوائد الأصول. مقرر: محمدعلی کاظمی. قم: مؤسسة النشر الاسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۴ق.
نجاشی، احمدبن‌علی. رجال نجاشی. قم: داوری. چاپ‌اول، بی‌تا.
نراقی، احمد. مستند الشیعة فی احکام الشریعة. قم: اهل‌البیت. چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.
نوری، حسین. مستدرک الوسائل. تهران: اسماعیلیان. بی‌تا.

Transliterated Bibliography

Abū Dāwud, Sulaymān ibn Ash‘ath. *Sunan*. researched *by* Saʿīd Muḥammad Laḥḥām. Beirut: Dār al-Fikr. Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Aḥsāʾī, Muḥammad ibn ʿAlī(ibn Abī Jumhūr). *ʿAwālī al-Laʾālī al-ʿAzīzīyah fī Aḥādīth al-Dīnīyah*. researched *by Mujtab*ā al-ʿIrāqī. Qum: s.n. 1983/1403.

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāẓim ibn Ḥusayn. *Kifāya al-Uṣūl.* Tehran: Kitābfurūshī Islāmīyyah. Chāp-i Awwal, s.d.

‘Āmilī, Ja‘far Murtaḍā. *al- Ṣaḥīḥ min Sīrah al-Nabī al-Aʿẓam*. Intishārāt-i Jāmiʿah Mudarrisīn. Chāp-i Awwal, 1982/1402.

Arākī, Muḥammad ʿAlī. *Risālatān fī al-Irth wa Nafaqah al-Zawjah*. Qum: Ismā‘īlīyān, 1993/1413.

Ardabīlī, Muḥammad ibn ʿAlī. *Jāmiʿ al-Ruwāt wa Īḍāḥ al-Ishtibāhāt*. Qum: Maktaba Āyat Allāh al-Mar‘ashī. Chāp-i Awwal, 1983/1403.

Burūjirdī, Ḥusayn. *Naḥāya al-Uṣūl*. Muqarr Ḥusayn ʿAlī Muntaẓirī. Qum: Irān.

Chāp-i Awwal,1956/1375.

Fāḍil Hindī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Kashf al-Lithām ʿan Qawāʾid al-Aḥkām*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 2002/1423.

Ḥurr ʻĀmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Wasāʾil al-Shīʻa ilā Taḥṣīl Masāʾil al-Sharīʻa.* researched *by* Muḥammad Rāzī. Tehran: Maktaba al-Islāmīyya. Chāp-i Sivum, 1977/1397.

Ḥydarī, Sayyid ʿAlī Naqī. *Uṣūl al-Istinbāṭ.* Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1995/1415.

Ibn Qudāmah, ʻAbd Allāh ibn Aḥmad. *al-Mughnī.* Beirut: Dār al-Kutub al-Islāmīyya, Chāp-i Awwal, s.d.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ʻAlī. *Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh.* Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal. 1993/1413.

Ibn Ḥanbal, Aḥmad. *al-Musnad*. Beirut: Dār Ṣādir, Chāp-i Awwal, s.d.

Ibn Mājah, Muḥammad ibn Yazīd. *al-Sunan*. researched *by* Muḥammad Fuʾād ʻAbd al-Bāqī. Beirut: Dār al-Fikr. s.d.

Ibn Nadīm, Muḥammad ibn Isḥāq. *al-Fihrist*. *Translated by* Riżā Tajaddud, s.l. Kitābkhānah-yi Ibn Sīnā. Chāp-i Awwal, 1965/1343.

Ibn Rushd, Muḥammad. *Bidāyah al-Mujtahid wa Nihāyat al-Muqtaṣid*. Beirut: Dār al-ʻIlm, Chāp-i Awwal, 1890/1308.

Ibn Shirbīnī, Muḥammad. *Mughnī al-Muḥtāj*. Beirut: Dār Iḥyāʾ al-ʻArabīya, Chāp-i Awwal, 1958/1377.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Mausūʿat al-Imām al-Khūʾī.* s.l: Mūʾassisa Iḥyāʾ Āṯār al-Imām al-Khūʾī. Chāp-i Sivum, 2003/1424.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Uṣūl.* Muqarr Sayyid Muḥammad Surūr Bihsūdī. Najaf: s.n. Chāp-i Awwal, 2008/1386.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Muḥāḍarāt fī al-Mawārīth*. Muqarr Muḥammad ʿAlī Kharsān. s.l. Mūʾassisa al-Sibṭayn *al-*ʿĀlamīya. Chāp-i Awwal, 2003/1424.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Muʿjam al-Rijāl al-Ḥadīth wa Tafṣīl Ṭabaqāt al-Ruwāt*.

Beirut: Madīnah al-‘Ilm. Chāp-i Sivum, 1983/1403.

Kulīnī, Muḥammad ibn Yaʿqūb. *al-Kāfī*. ed. ‘Alī Akbar Ghafārī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1960/1379.

Mālik ibn Anas. *al-Muwaṭṭaʾ*. researched *by* Fuʾād ‘Abd al-Bāqī. Beirut: Dār Iḥyāʾ*al-T*ūrāth al-‘Arabī. Chāp-i Awwal, 1986/1406.

Mufīd, Muḥammad ibn Muḥammad. *Jawābāt Ahl al-Mawṣil fī al-ʿAdad wa al-Ruʾyah*. researched *by* Shaykh Mahdī Najaf. s.l. al-Muʾ*tamar al-*ʿĀlamīya li-Shaykh al-Mufīd. 1993/1413.

Muḥaqqiq Sabziwārī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Muʾ*min. Kifāyah al-Fiqh*. researched *by* Murtaḍā Wāʿiẓī. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 2002/1423.

Nāʾīnī, Muḥammad Ḥusayn. *Fawāʾid al-Uṣūl*. Muqarr Muḥammad ʿAlī Kāẓimī. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1984/1404.

Najāshī, Aḥmad ibn ʿAlī. *Rijāl Najāshī.* Qum: Dāvarī. Chāp-i Avval, s.d.

Narāqī, Aḥmad. *Mustanad al-Shī‘a fī al-Aḥkām al-Sharī‘a*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Nūrī, Ḥusayn. *Mustadrak al-Wasāʾil.* Tehran: Ismā‘īlīyān. s.d.

Qahpāʾī, ʿInāyat Allah. *Majmaʿ al-Rijāl*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 1999/1420.

Qurān-i Karīm

Rūḥānī, Sayyid Ṣādiq. *Fiqh al-Ṣādiq*. Qum: Āyīn Dānish. Chāp-i Avval, 2014/1435.

Ṣāḥib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharāyʿ al-Islām*. researched *by* Muḥammad Qūchānī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Sivum, 1990/1368.

Shāfiʿī, Muḥammad ibn Idrīs. *al-Umm*. Beirut: Dar al-Fikr. Chāp-i Duwwum, 1980/1400.

Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *al-Durūs al-Sharʿīyah*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1994/1414.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ʿAlī. *Masālik al-Afhām fī Sharḥ Sharāyʿ al-Islām.* s.l. Mūʾassisa al-Maʿārif al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1996/1416.

Shams al-A'immah Sarakhsī, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Mabsūṭ*. researched *by* Jam' min al-Fuḍalā ʾ. Beirut: Dār al-Maʿrifa. 1986/1406.

Shushtarī, Muḥammad Taqī. *Qāmūs al-Rijāl*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1999/1420.

Subḥānī, Ja'far. *al-Wasīṭ fī Uṣūl al-Fiqh.* Qum: Mūʾassisah-yi Imām Ṣādiq. Chāp-i Avval, 1961/1380.

Subḥānī, Ja'far. *Furūgh-i Abadīyat.* Qum: Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī. 1988/1366.

Subḥānī, Ja'far. *Kulīyāt fī 'Ilm al-Rijāl.* Qum: Markaz-i Mudīrīyat-i Ḥawzah-yi 'Ilmīyah. Chāp-i Duvvum, 1976/1396.

Subḥānī, Ja'far. *Niẓām al-Irth fī al-Sharī'a al-Islāmīyya al-Gharrāʾ*. Muqarr Sayyid Riḍā Payghambar pūr. Mūʾassisah-yi Imām Ṣādiq. Chāp-i Avval, 1995/1415.

Ṭabāṭabāyī, ʿAlī ibn Muḥammad. *Rīyāḍ Masāʾil fī Bayān al-Aḥkām bi al-Dalāʾil*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1989/1409.

Tajlīl, Abū Ṭālib. *Jāmiʿ al-Thiqāt.* Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1985/1363.

Tirmadhī, Muḥammad ibn 'Īsā. *al-Sunan*. Beirut: Dar al-Fikr. Chāp-i Duwwum, 1983/1403.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Istibṣār fī mā Ikhtalafa min al-Akhbār*. ed. Sayyid Ḥasan Kharsān. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. 1970/1390.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tahdhīb al-Aḥkām*. ed. 'Alī Akbar Ghafārī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1970/1390.